نقد اقتصاد سیاسی   نقد بتوارگی   نقد ایدئولوژی

https://naghd.com

زنان کارگر و سناریوهای سرمایه‌داری:

ایدئولوژی‌های سلطه، منافع مشترک و سیاست هم‌بستگی

چاندرا تالپاد موهانتی

ترجمه‌ی: فرزانه راجی

خرداد ۱۴۰۲

«ما رؤیای این را داریم که وقتی سخت کار می‌کنیم بتوانیم لباس مناسب به فرزندانمان بپوشانیم و باز هم کمی وقت و پول برای خودمان باقی بماند.[۱] می‌خواهیم وقتی مانند دیگران کار می‌کنیم، رفتار یک‌سانی با ما داشته باشند، و چون شبیه آن‌ها نیستیم ما را تحقیر نکنند. بعد از خود می‌پرسیم "چگونه می‌توانیم این چیزها را محقق کنیم؟" و تا الان فقط به دو تا پاسخ ممکن رسیده‌ام: برنده شدن در بخت‌آزمایی یا سازمان‌دهی. چه می‌توانم بگویم جز این‌که هرگز در مورد اعداد خوش‌شانس نبوده‌ام. بنابراین در کتاب خود بگویید: ممکن است طول بکشد که مردم باور کنند شانس ندارند، بنابراین باید سازمان‌دهی کنند! ... زیرا تنها راه برای به دست آوردن اندکی قدرت بر زندگی خود این است که آن‌را به‌صورت جمعی و با پشتیبانی سایر افرادی انجام دهید که همان نیازهای شما را دارند.» (ایرما، کارگری فیلیپینی در سیلیکون‌ولی، کالیفرنیا)[۲]

رؤیاهای ایرما در مورد یک زندگی آبرومندانه برای فرزندانش و خودش، تمایل او به دیدن رفتاری برابر و کرامت بر اساس کیفیت و شایستگی کارش، اعتقاد او به این که مبارزه‌ی جمعی وسیله‌ای برای «به دست آوردن اندکی قدرت بر زندگی» خود است، به‌طور خلاصه مبارزات زنان کارگر فقیر را در عرصه‌ی جهان سرمایه‌داری به تصویر می‌کشد. در این مقاله می‌خواهم بر استثمار زنان فقیر جهان سوم، بر عاملیت آن‌ها به‌عنوان کارگر، بر منافع مشترک زنان کارگر بر اساس درک موقعیت و نیازهای مشترک، و بر استراتژی‌ها/روش‌های سازمان‌دهی که هدف استوار و نتیجه‌ی آن‌ها دگرگونی زندگی روزمره‌ی زنان کارگر است، به‌طور جدی تمرکز کنم.

جنسیت و کار: تحولات تاریخی و ایدئولوژیک

لولا ویکسل، زنی یهودی از طبقه‌ی کارگر در فیلم «زندگی و زمانه‌ی رزیِ پرچ‌کن» به کارگردانی کانی فیلد می‌گوید: «کار زندگی را شیرین می‌کند». ویکسل تجربه‌ی خود از کار را در کارخانه‌ای جوش‌کاری در طول جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، زمانی که تعداد زیادی از زنان آمریکایی به نیروی کار جلب شدند تا جای‌گزین مردانی شوند که در جبهه‌ها می‌جنگیدند. او در یکی از تکان‌دهنده‌ترین لحظات فیلم، توجه خود را به این موضوع جلب می‌کند که برای او و زنان دیگرْ کار کردن در کنار هم، یادگیری مهارت‌ها و صنایع‌دستی، و دریافت پول برای کاری که انجام می‌دهند چه معنایی داشت، فقط برای این‌که در پایان جنگ به آن‌ها گفته شود که دیگر نیازی به آن‌ها نیست و باید برای ایفای نقش دوست‌دختر، زن خانه‌دار و مادر به خانه‌هایشان بازگردند. با این‌که ماشین تبلیغات دولتی ایالات متحد به‌ویژه درباره‌ی مسئله‌ی کار برای مردان و زنان و انتظارات مربوط به مردانگی/زنانگی و کارخانگی در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ صراحت داشت، این موضوع

دیگر در دهه‌ی ۱۹۹۰ صادق نیست. تغییر تعاریف عمومی و خصوصی، و کارگران، مصرف کنندگان و شهروندان، دیگر کار مزدی را به‌طور آشکارا مردانه تعریف نمی‌کنند. با این حال پویایی رقابت شغلی، زیان و سودآوری در دهه‌ی ۱۹۹۰ هنوز بخشی از فرآیند پویایی است که در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰ منجر به افول شهرهای کارخانه‌ای نیوانگلند شد[۳] و اکنون «آمریکایی» را در مقابل «مهاجر» قرار می‌دهد و کارگران «جهان سوم» را در امتداد مرز ایالات متحد/مکزیک یا در سلیکون‌ولی در کالیفرنیا. به‌طور مشابه، بین اعتصاب کارگران پوشاک نیویورک به رهبری زنان در سال ۱۹۰۹، اعتصاب نان و گل‌سرخ (نساجی لارنس) در سال ۱۹۱۲، نقش لولا ویکسل در سازمان‌دهی اتحادیه در طول جنگ جهانی دوم و اعتصابات مکرر کارگران نساجی و الکترونیک کره در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، که اکثرشان زنان مجرد و جوان هستند،[۴] پیوستگی و تسلسل وجود دارد. با این‌که تقسیم کار جهانی در سال ۱۹۹۵ کاملاً متفاوت از دهه‌ی ۱۹۵۰ به نظر می‌رسد، ایدئولوژی‌های کار زنان، معنا و ارزش کار برای زنان و مبارزات زنان کارگر علیه استثمار هم‌چنان به‌عنوان موضوعات اصلی برای فمینیست‌ها در سراسر جهان باقی مانده است. به هر حال کار زنان همواره در توسعه، تحکیم و بازتولید سرمایه‌داری در ایالات متحد و جاهای دیگر نقش محوری داشته است.

در ایالات متحد، تاریخ‌های برده‌داری، بردگی مزدوری، کار قراردادی، خوداشتغالی و کار مزدی، در عین حال تاریخ‌های جنسیت، نژاد و (دگر)جنس‌گرایی نیز هستند که در بافتار توسعه‌ی سرمایه‌داری لانه کرده‌اند. بنابراین زنان از نژادها، اقوام و طبقات مختلف اجتماعی، در توسعه‌ی اقتصادی و شیوه‌های اقتصادی اجتماعی قرن نوزدهم (کشاورزی برده‌داری در جنوب، سرمایه‌داری صنعتی نوظهور در شمال شرقی، نظام بنگاه کشاورزی در جنوب غربی، مزارع مستقل خانواده‌های روستایی در غرب میانه، شکار/گردآوری و کشاورزی بومیان آمریکا) تا کار مزدی و خوداشتغالی (از جمله مشاغل خانوادگی) در اواخر قرن بیستم، تجربیات عمیقا متفاوت، هر چند مرتبط با یک‌دیگر داشته‌اند. در سال ۱۹۹۵، تقریبا یک قرن پس از این‌که کارخانه‌های نساجی برای جذب نیروی کارِ غیرمتحد به جنوب رفتند و دختران لاول (Lowell) شغل خود را از دست دادند، فمینیست‌ها در مناطق مختلف جهان با چالش‌های عمیقِ تحلیلی و سازمان‌دهی روبه‌رو هستند. تأثیرات مادی، فرهنگی و سیاسی فرآیندهای سلطه و استثماری که نظم نوین جهانی(NWO)[۵] نامیده می‌شود برای اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان و به‌ویژه برای زنان فقیر و جهان سوم ویران‌کننده است. ماریا مایز استدلال می‌کند که تقسیم روزافزون جهان به مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان تأثیر عمیقی بر کارگران زن جهان سومی دارد که به‌عنوان کارگران کشاورزی به تقسیم کار بین‌المللی کشیده می‌شوند: در مقیاس بزرگ در صنایع تولیدی مانند

منسوجات، الکترونیک، پوشاک و اسباب بازی؛ در مقیاس کوچک در کالاهای مصرفی مانند صنایع‌دستی و فرآوری مواد غذایی (بخش غیررسمی)؛ و به‌عنوان کارگرانِ صنعت سکس و گردش‌گری کار می‌کنند.[۶]

ارزش‌ها، قدرت و معانی مرتبط با مصرف‌کننده یا تولیدکننده/کارگر بودن، بسته به این‌که در یک نظام جهانی نابرابر کجا قرار داریم وچه کسی هستیم، بسیار متفاوت است. به هر حال، در دهه‌ی ۱۹۹۰ این شرکت‌های چند ملیتی هستند که معیار شناسایی سرمایه‌داری جهانی‌اند. ریچارد بارنت و جان کاوانا در تحلیلی از تأثیرات این شرکت‌ها بر نظم نوین جهانی، عرصه‌ی تجارت جهانی را در قالب چهار شبکه‌ی متقاطع توصیف می‌کنند: بازار جهانی فرهنگ (که تصاویر و رویاها را از طریق فیلم، تلویزیون، رادیو، موسیقی و سایر رسانه‌ها ایجاد و منتشر می‌کند)، مرکز خرید جهانی (سوپرمارکتی سیاره‌ای که چیزهایی برای خوردن، نوشیدن، پوشیدن و لذت بردن از طریق تبلیغات، توزیع و شبکه‌های بازاریابی می‌فروشد)، محل کار جهانی (شبکه‌ای از کارخانه‌ها و محل‌های کار که در آن‌ها کالاها تولید، اطلاعات پردازش و خدمات ارائه می‌شود)، و بالاخره، شبکه‌ی مالی جهانی (دادوستد بین‌المللی در معاملات ارزی، اوراق بهادار جهانی و غیره).[۷] ایدئولوژی‌های تبعیض‌آمیز مردانگی، زنانگی و جنسیتی در هر یک از این شبکه‌ها در برساخت مصرف‌کننده، کارگر و مدیر قانونی نقش دارند. در عین حال، محرومیت اجتماعی و روانی و فقر زنان نیز هم‌چنان ادامه دارد. بدن و نیروی کار زنان به نحو بی‌سابقه‌ای برای تحکیم رویاها، آرزوها و ایدئولوژی‌های جهانی درباره‌ی موفقیت و زندگی خوب مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

فمینیست‌ها مستقیماً به چالش‌های جهانی‌سازی و شیوه‌های استعمارنویِ سرمایه‌داری، با پرداختن به سیاست‌های جنسی و اثراتِ الف) جنبش‌های بنیادگرای مذهبی در داخل و فراسوی مرزهای دولت–ملت؛ ب) سیاست‌های تعدیل ساختاری (SAPs)؛ ج) نظامی‌گری، غیرنظامی‌سازی و خشونت علیه زنان؛ د) تخریب محیط زیست و چالش‌های زمین/حاکمیت مردمان بومی؛ و ه) کنترل جمعیت، بهداشت و سیاست‌ها و شیوه‌های تولیدمثل، واکنش نشان داده‌اند.[۸] در هر یک از این موارد، فمینیست‌ها تأثیرات آن‌ها را بر زنان، به‌عنوان کارگر، شریک جنسی، مادر و مراقبت‌کننده، مصرف‌کننده و انتقال‌دهنده و متحول‌کننده‌ی فرهنگ و سنت تحلیل کرده‌اند. تحلیل ایدئولوژی‌های مردانگی و زنانگی، مادری و (دگر)جنس‌گرایی، درک و ارائه‌ی طرح کلیِ عاملیت، دست‌رسی و انتخاب، محور این تحلیل و سازمان‌دهی است. بنابراین با این‌که توصیف مجدد من از ویژگی‌های فرآیندهای سلطه و استعمار سرمایه‌داری ممکن است تا حدی غیرقابل‌تحمل به نظر برسد، می‌خواهم توجه را به اشکال متعدد مقاومت و مبارزه جلب کنم که همیشه جزئی از سناریوی استعمار/سرمایه‌داری بوده‌اند. پدرسالاری سرمایه‌داری و سلسله‌مراتب‌های نژادی و طبقاتی/کاستیِ خاص،

بخش مهمی از تاریخ طولانی سلطه و استثمار زنان است، اما مبارزه علیه این روش‌ها و اشکال پرتحرک، خلاقانه و جمعی بسیج و سازمان‌دهی نیز همواره بخشی از تاریخ ما بوده است. در واقع من نیز هم‌چون ژاکی الکساندر و دیگر نویسندگان در این مجموعه، تلاش می‌کنم تا گفتمان و دانشی رهایی‌بخش را شرح دهم، گفتمانی که باعث پیشبرد هدف آزادی‌خواهانه‌ی فمینیستی می‌شود. مهم‌تر از همه، بخشی از آن‌چه باید در درون پدرسالاری‌های نژادپرستانه‌ی سرمایه‌داری تغییر کند، خود مفهوم کار/نیروی کار، و هم‌چنین طبیعی‌سازی مردانگاری دگرجنس‌گرا در تعریف «کارگر» است.

ترزا آموت و جولی ماتایی در تحلیل بازار کار ایالات متحد استدلال می‌کنند که تلاقی جنست، طبقات و سلسله‌مراتب‌های نژادی–قومیِ قدرت دو اثر عمده داشته‌اند.

«اولاً، گروه‌های محروم در مشاغلی با حقوق کم‌تر، امنیت شغلی پایین‌تر و شرایط کاری دشوارتر متمرکز شده‌اند. ثانیاً، محل‌های کار مکان‌هایی به‌شدت تفکیک شده بوده‌اند که در آن کارگران تنها با اعضای همان گروه نژادی–اتنیکی، جنسیتی و طبقاتیِ خود در مشاغل کار کرده‌اند، حتی اگر گروه نژادی–اتنیکی خاص و جنسیت اختصاص داده شده به یک شغل در سراسر شرکت‌ها و مناطق متفاوت بوده باشد.»[۹]

با این‌که آموت و ماتایی توجه خود را به طبقه‌بندی مشاغل برحسب جنسیت و نژاد معطوف می‌کنند، رابطه‌ی بین این طبقه‌بندی شغلی را با هویت اجتماعی کارگرانِ متمرکز در این بخش‌های کم درآمد، تفکیک‌شده و اغلب ناایمن بازار کار، نظریه‌پردازی نمی‌کنند. با این‌که تاریخ اقتصادی‌ای که آن‌ها ترسیم می‌کنند برای هر گونه درک از مبنای نژادی ـ جنسیتیِ فرآیندهای سرمایه‌داری ایالات متحد بسیار مهم است، تحلیل آن‌ها این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ارتباطی (غیز از پیشینه‌ی رایج تسلط بر رنگین‌پوستان) بین نحوه‌ی تعریف این مشاغل و این‌که چه کسانی به دنبال این مشاغل هستند وجود دارد یا خیر.

با بررسی دو مورد از ادغام زنان در اقتصاد جهانی (زنان توری‌باف در نارساپور، هند و زنان در صنعت الکترونیک در سیلیکون‌ولی) می‌خواهم ارتباط متقابل بین جنسیت، نژاد و قومیت، و ایدئولوژی‌های کاری که زنان را در زمینه‌های خاصی از استثمار قرار می‌دهد، مشخص کنم. موقعیت متناقض زنان در امتداد خطوط طبقاتی، نژادی و اتنیکی در این دو مورد نشان می‌دهد که به‌رغم تفاوت‌های آشکارِ جغرافیایی و اجتماعی–فرهنگی بین این دو بافتار، سازمان‌دهی اقتصاد جهانی توسط سرمایه‌ی معاصر این کارگران را به شیوه‌های بسیار مشابه‌ای مستقر می‌کند و به‌طور مؤثر سلسله‌مراتب‌های خاص محلی را بازتولید کرده و تغییر می‌دهد. هم‌چنین پیوستگی‌های قابل‌توجهی بین کارخانگی و کار در کارخانه در این زمینه‌ها وجود دارد، هم از نظر ایدئولوژی‌های

ذاتی کار و هم از نظر تجارب و هویت اجتماعی زنان به‌عنوان کارگر. این تمایل را می‌توان در مطالعات موردی کارگران زن سیاه‌پوست (افریقایی کارائیبی، آسیایی و با منشاء آفریقایی) در بریتانیا، به‌ویژه زنانی که به کارخانگی، کار در کارخانه و مشاغل خانوادگی مشغول هستند، مشاهده کرد.

زنان خانه‌دار و کار خانگی: توری‌بافان نرساپور

گزارش ماریا مایز در ۱۹۸۲ درباره‌ی توری‌بافان نارساپورِ هند، تصویری است از این‌که چگونه زنان تأثیر فرآیندهای توسعه را در کشورهایی تحمل می‌کنند که جوامع فقیر دهقانی و قبیله‌ای تحت فرمان انباشت سرمایه در یک تقسیم کار بین‌المللی کار «ادغام» می‌شوند. مطالعه‌ی مایز نشان می‌دهد که چگونه روابط تولیدی سرمایه‌داری بر پشت زنان کارگری بنا می‌شود که به‌عنوان **زن خانه‌دار** تعریف می‌شوند. ایدئولوژی‌های جنسیت و کار و دگرگونی تاریخی آن‌ها بستر لازم را برای استثمار توری‌بافان فراهم می‌کند. اما تعریف زن به‌عنوان خانه‌دار نیز حاکی از دگرجنس‌گرایی زنان شاغل است، زنان همیشه در رابطه با مردان و ازدواج زناشویی تعریف می‌شوند. گزارش مایز توسعه‌ی صنعت توری‌بافی و مناسبات تولیدی مربوطه، دگرگونی‌های بنیادین روابط جنسیتی، کاستی و اتنیکی را نشان می‌دهد. تمایزات اصلی کاستی بین کاست‌های جنگجوی فئودال (مالکین) و زنان نارساپور (مسیحیان فقیر) و سرپالام (کاپوهای فقیر/کشاورزان هندو) به‌طور کامل بواسطه‌ی توسعه‌ی صنعت توری‌بافی دگرگون شده و سلسله‌مراتب کاستی جدیدی ایجاد می‌شود.

در زمان مطالعه‌ی مایز، ۶۰ تولیدکننده‌ی توری وجود داشت، با حدود ۲۰۰هزار زن که نیروی کار در نرساپور و سرپالام را تشکیل می‌دادند. زنان توری‌باف شش تا هشت ساعت در روز کار می‌کردند و بین شش تا هشتاد سال سن داشتند. مایز استدلال می‌کند که گسترش صنعت توری‌بافی بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸ و ادغام آن در بازار جهانی منجر به تمایز طبقاتی/کاستی در جوامع خاص، هم‌راه با مردانه‌سازی تمام مشاغل غیرتولیدی (تجارت) و زنانه‌سازی کامل فرآیند تولید شد. بنابران مردان محصولات زنان را می‌فروختند و با سود حاصل از کار زنان زندگی می‌کردند. دو قطبی شدن کارِ مردان و زنان، در جایی که مردان در واقع خود را صادرکنندگان و تاجرانی می‌نامیدند که روی کار زنان سرمایه‌گذاری می‌کردند، تعریف اجتماعی و ایدئولوژیک زنان را به‌عنوانبه‌عنوان خانه‌دار و کار آن‌ها را به‌عنوان «فعالیتِ اوقات فراغت» تقویت کرد، به عبارت دیگر، کار در این زمینه، مبتنی بر هویت جنسی و هم‌راه با تعاریف مشخصی از زنانگی، مردانگی و دگرجنس‌گرایی بود.

دو سلسله‌مراتب خاص بومی: سلسله‌مراتب کاست و جنسیت، برای تولیدِ تعاریف هنجاری از «کار زنان» در تعامل بودند. اگر در آغاز صنعتِ توری‌بافی، مردان و زنان کاپو کارگران کشاورزی بودند و این زنان کاست

پایین هریجان بودند که توری‌باف بودند، با توسعه‌ی مناسبات تولید سرمایه‌داری و امکان تحرک کاست/طبقه، این زنان هریجان بودند که کارگران کشاورزی شدند در حالی که زنان کاپو فعالیت «اوقات فراغت» توری‌بافی را به‌عهده گرفتند. ایدئولوژی جداسازی و حجابِ(Purdah) مبتنی بر کاست برای استخراج ارزش‌اضافی ضروری بود. از آن‌جایی که حجاب و جداسازی زنان نشانه‌ای از جای‌گاه طبقه‌ی بالاتر است، خانگی کردنِ کارِ زنانِ کاپو، در حالی که فعالیت (توری‌بافی) آن‌ها با مفهوم «زن در خانه نشسته» گره خورده بود، کاملاً در منطق انباشت سرمایه و سود بود. اکنون زنان کاپو، نه فقط زنان کاست‌های فئودالی و زمین‌دار، به‌عنوان زنان خانه‌دار در انزوا و حجابند و برای بازار جهانی تولید می‌کنند.

ایدئولوژی‌های جداسازی و خانگی کردن زنان آشکارا جنسی هستند، همان‌گونه که از مفاهیم مردانه و زنانه‌ی حمایت‌گرایی و دارایی استفاده می‌کنند. آن‌ها هم‌چنین ایدئولوژی‌هایی دگرجنس‌گرا و مبتنی بر تعاریف هنجاریِ زن به‌عنوان همسر، خواهر و مادر، و همیشه در ارتباط با ازدواجِ زناشویی و «خانواده»، هستند. بنابراین دگرگونی کاستی و جدایی زنان در امتداد خطوط خانگی‌سازی و غیرخانگی‌سازی (زنان خانه‌دار کاپو در مقابل کارگران هریجان) کاری را که زنان انجام می‌دهند به‌طور مؤثر با هویت جنسی و کاست/طبقه‌اشان پیوند می‌دهد. خانگی‌سازی در این مورد به دلیل تداوم و مشروعیت ایدئولوژی زن خانه‌دار، که زنان را از نظر جای‌گاه در خانه، ازدواج زناشویی و دگرجنس‌گرایی تعریف می‌کند، عملی می‌شود. تقابل بین تعاریف «کارگر» و «زن خانه‌دار» نامرئی بودن (و جای‌گاه کاستی) کار را ثابت می‌کند. در واقع زنان را غیرِکارگر تعریف می‌کند. طبق تعریف، زنان خانه‌دار نمی‌توانند کارگر باشند. زنان خانه‌دار مردان نان‌آور و مصرف‌کنندگان را ممکن می‌سازند. بدیهی است که ایدئولوژی‌های «موقعیت و کار زنان»، در این مورد از نیروی مادیِ واقعی برخوردارند، جایی که پارامترهای فضایی سلسله‌مراتب‌های جنسیتی و طبقه‌ای خاص را می‌سازند و حفظ می‌کنند. بنابراین مطالعه‌ی مایز اثرات عینیِ تعریف اجتماعیِ زنان به‌عنوان خانه‌دار را نشان می‌دهد. توری‌بافان نه تنها در ارقام سرشماری نامرئی هستند (بالاخره کارشان فعالیت اوقات فراغت است)، بلکه تعریف آن‌ها به‌عنوان زنان خانه‌دار، تعریف مرادن به‌عنوان «نان‌آور» را ممکن می‌سازد. در این‌جا، پرولتاریاسازی طبقاتی و جنسیتی از طریق توسعه‌ی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و ادغام زنان در بازار کار جهانی به واسطه‌ی تاریخچه و تحول کاستی و ایدئولوژی‌های جنسیِ بومی امکان‌پذیر می‌شود.

خوانش عمل‌کردِ فرآیندهای سرمایه‌داری از موضع زن خانه‌دار/کارگری که برای بازار جهانی تولید می‌کند، تقابل جنسیتی و طبقاتی خاص بین کارگر و غیرکارگر (خانه‌دار) را نمایان می‌کند. علاوه بر این، تایید و حسابرسیِ هزینه‌های پنهانِ کار زنان را ممکن می‌سازد. و سرانجام، تعریف اساسا مردانه‌ی کارگر/مزدبگیر را

در بافتاری توصیف می‌کند که، همان‌طور که مایز می‌گوید، مردان از قِبل زنانی که تولیدکننده هستند زندگی می‌کنند. واکاوی و دگرگونی این تعریف **مردانه** از کار، که مبنای اصلی فرهنگ‌های مردسالارِ سرمایه‌داری است، یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی ماست. تأثیر این تعریف از کار نه تنها این است که کار زنان و هزینه‌های آن را نامرئی می‌کند، بلکه با تعریف آن‌ها به‌عنوان قربانیِ فرآیند فقرزدگی یا «سنت» یا «پدرسالاری»، و نه به‌عنوان عواملی که قادر به انتخاب هستند، عاملیت زنان را تضعیف می‌کند.

در واقع تناقضات ناشی از این انتخاب‌ها در پاسخ‌های توری‌بافان از توصیف کار خود به‌عنوان «فعالیت اوقات فراغت» مشهود است. با این‌که این واقعیت که آن‌ها «کار» انجام می‌دادند برایشان واضح بود و از تاریچه‌ی فقیر شدن خود آگاه بودند (با افزایش قیمت کالاها بدون افزایش متناظر در دستمزدها)، قادر به توضیح چگونگی قرار گرفتن خود در آن موقعیت نبودند. بنابراین با این‌که برخی از تناقض‌های بین کار و نقش آن‌ها به‌عنوان خانه‌دار و مادر برایشان مشهود بود، به تحلیلی از این تضادها دست نیافته بودند که بتواند منجر به الف) دیدن تصویری کامل در رابطه با استثمارشان شود؛ ب) ایجاد استراتژی و سازمان‌دهی برای تغییر وضعیت مادی‌شان شود؛ ج) تشخیص منافع مشترک خود به‌عنوان کارگران زن در عرض خطوط کاستی/طبقاتی شود. در واقع، زنان سرپلم، توری‌بافی خود را به جای کار مزدی، به‌عنوان «کارِ خانگی»(Housework) تعریف می‌کردند، و زنانی که توانسته بودند خود را به‌عنوان تولیدکنندگان خرده‌کالا معرفی کنند، کاری را که انجام می‌دادند کارآفرینی می‌دانستند: آن‌ها خود را فروشنده محصولات می‌دانستند نه فروشنده‌ی کار. بنابراین در هر دو مورد، زنان ایدئولوژی‌هایی را درونی کرده بودند که آن‌ها را غیرکارگر تعریف می‌کرد. بدین ترتیب، انزوای حوزه‌ی کار (انجام کار در خانه به جای محیطی عمومی) و هم‌چنین درونی شدن ایدئولوژی‌های کاستی/طبقاتی و مردسالارانه، با سازمان‌دهی زنان به‌عنوان کارگر یا به‌عنوان زن در ستیز بودند. در عین حال، مایز اشاره می‌کند که شکاف‌هایی در این ایدئولوژی وجود داشت: زنان توری‌باف نسبت به کارگران کشاورزی، که می‌دیدند از کار دسته‌جمعی در مزارع لذت می‌برند، حسادت می‌کردند. آن‌چه در چنین بافتاری از نظر بسیج فمینیستی ضروری به نظر می‌رسد، شناخت این واقعیت است که هویت زن خانه‌دار باید به هویت یک «زنِ کارگر یا زن کارکن» تبدیل شود. تشخیص منافع مشترک به‌عنوان زنان خانه‌دار با تشخیصِ منافع مشترک به‌عنوان زن و به‌عنوان کارگر بسیار متفاوت است.

همسران و مادران مهاجر، و کار در کارخانه: کارگران الکترونیک در سیلیکون‌ولی

بحث من درباره‌ی پایان خط مونتاژ جهانی ایالات متحد مبتنی است بر مطالعات نائومی کاتز و دیوید کمنیتزر (۱۹۸۳) و کارن هاسفلد (۱۹۹۰) در مورد کارگران الکترونیکِ سیلیکون‌ولی در کالیفرنیا. تحلیل استراتژی‌ها و فرآیندهای تولید نشان‌دهنده‌ی یک بازتعریف ایدئولوژیک معنادار از ایده‌های هنجاری کار کارخانه‌ای برحسب جهان سوم، {یعنی} زنان مهاجری است که نیروی کار عمده را تشکیل می‌دهند. در حالی که توری‌بافان نرساپور به‌عنوان زنان خانه‌دار شناسایی می‌شدند و کارشان به‌عنوان فعالیتِ اوقات فراغت در بازار بسیار پیچیده‌ی جهانی تعریف می‌شد، زنان جهان سوم در صنعت الکترونیک در سیلیکون‌ولی به‌عنوان مادر، همسر و کارگران مکمل شناسایی می‌شوند. جستجو در داده‌های کاتز و کمنیتزر نشان می‌دهد که نه کارگرِ زنِ «مجرد» در مونتاژ، بلکه تا حدی ایدئولوژی «زن متأهل» است که پارامترهای شغلی را در سیلیکون‌ولی تعریف می‌کند.

هاسفلد هم‌چنین مستند می‌کند که چگونه ایدئولوژی‌های موجود درباره‌ی زنانگی، استثمار کارگران زن مهاجر در سیلیکون‌ولی را تقویت می‌کند و چگونه زنان اغلب از این منطق مردسالارانه علیه مدیریت بهره می‌گیرند. مفروضات زنان «مجرد» و «متأهل» به‌عنوان نیروی کار ایده‌ال در دو انتهای جغرافیاییِ خطِ مونتاژِ جهانیِ الکترونیک (که شامل کره‌ی جنوبی، هنگ‌کنگ، چین، تایوان، تایلند، مالزی، ژاپن، هند، پاکستان، فیلیپین، ایالات متحد، اسکاتلند و ایتالیا می‌شود)[۱۰] بر درک هنجاری از زنانگی، زن بودن و هویت جنسی متکی است. برچسب‌ها بر اساسِ تفاوت جنسی و نهاد ازدواج دگرجنس‌گرایانه، و معانی ضمنی نیروی کار به‌عنوان نیروی کار «قابل مدیریت» (رام؟) تثبیت شده‌اند.[۱۱]

داده‌های کاتز و کمنیتزر نشان‌دهنده‌ی تعریف و دگرگونی کار زنان بر حسب جنسیت، نژاد و سلسله‌مراتب اتنیکی‌ای است که قبلاً در ایالات متحد به‌طور تاریخی تثبیت شده است. علاوه براین، داده‌های آن‌ها نشان می‌دهد که ساخت «برچسب‌های شغلی» مربوط به کار زنانِ جهان سوم، با هویت جنسی و نژادی آن‌ها پیوند نزدیکی دارد. در عین این‌که مطالعه‌ی اخیر هاسفلد برخی از نتیجه‌گیری‌های کاتز و کمنیتزر را تقویت می‌کند، او به‌طور خاص بر این امر نیز تمرکز دارد که چگونه «ایدئولوژی‌های متناقض در مورد جنسیت، نژاد، طبقه و ملیت به‌عنوان اشکالِ کنترل کار و مقاومت کارگری در محل کار سرمایه‌داریِ امروزی مورد استفاده قرار می‌گیرند.» [۱۲] سهم او در ترسیم ایدئولوژی‌های جنسیتی در ساختار صنعت و واکاوی آن‌چه که او «راه‌بردهای زنانه‌سازی مجدد» در محیط کار می‌نامد، نهفته است.

اگرچه نیروی کار عمده در سیلیکون‌ولی را زنان جهان سوم و مهاجران تازه تشکیل می‌دهند، تعداد قابل توجهی از مردان جهان سوم و مهاجر نیز در صنعت الکترونیک به کار گرفته می‌شوند. در اویل دهه‌ی ۱۹۸۰، ۷۰هزار زن ۸۰ تا ۹۰ درصد از مشاغل عملیاتی یا کارگری را در بخش تولیدی به‌عهده داشتند. از این تعداد ۴۰ تا ۵۰ درصد مهاجران جهان سوم، به‌ویژه آسیایی بودند. مردان سفید پوست تکنیسین یا سرپرست بودند. مطالعه‌ی هاسفلد بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ انجام شد، در زمانی که او تخمین می‌زند ۸۰ درصد از مشاغل عملیاتی را رنگین‌پوستان انجام می‌دادند، شامل زنانی که ۹۰ درصد از کارگران مونتاژ را تشکیل می‌دادند. کاتز و کمنیتزر معتقدند که صنعت از طریق مهارت‌زدایی از تولید و با استفاده از کلیشه‌های نژادی، جنسیتی و اتنیکی برای «جذب» گروه‌هایی از کارگران، فعالانه به دنبال منابع نیروی کار ارزان است که برای انجام کارهای خسته‌کننده، بدون پاداش و با دستمزد پایین، «مناسب‌تر» هستند. هنگام مصاحبه، پرسنلِ مدیریت مشاغل را به شرح زیر توصیف می‌کردند: الف) غیرماهر (به آسانی دستور پخت غذا)؛ ب) نیاز به تحمل کارهای خسته کننده (بنابراین زنان آسیایی مناسب‌ترند)؛ و ج) فعالیتی تکمیلی برای زنانی که وظایف اصلی آن‌ها مادری و خانه‌داری است.

باز کردن این برچسب‌های شغلی در رابطه با زنان (متأهل) مهاجر و جهان سومی که این مشاغل را انجام می‌دهند ممکن است آموزنده باشد. برچسب‌های شغلی ثبت شده توسط کاتز و کمنیتزر باید به‌عنوان تعاریفی از کار زنان، به‌ویژه به‌عنوان تعاریفی از کار زنان جهان سوم/مهاجر، تحلیل شوند. اولا مفهوم «غیرماهر» (به‌آسانیِ پیروی از دستور پخت غذا) و ایده‌ی تحمل برای کارهای خسته‌کننده، هر دو دارای ابعاد نژادی و جنسیتی هستند. هر دو بر اساس کلیشه‌هایی ترسیم می‌شوند که زنان جهان سوم را نابالغ می‌پندارد و گفتمان بومی‌گرایانه‌ی «تحمل» و «بردباری» را به‌عنوان ویژگی‌های فرهنگ‌های غیرغربی، عمدتا کشاورزی و پیشامدرن (آسیایی) ابداع می‌کند. ثانیا، تعریف مشاغل به‌عنوان فعالیت‌های مکمل برای مادران و زنان خانه‌دار، بُعد دیگری را اضافه می‌کند: هویت جنسی و مفاهیم مناسب زنانگیِ دگرجنس‌گرا، هم‌چون زندگی خانوادگی زناشوئی. این‌ها مشاغل پاره‌وقت نیستند، اما به‌عنوان مشاغل تکمیلی تعریف می‌شوند. بنابراین، در این زمینه‌ی خاص، نیازهای کاری زنان (جهان سوم) موقتی تلقی می‌شود.

با این‌که تحلیل هاسفلد از منطقِ مدیریت خطوط مشابه‌ای را دنبال می‌کند، اما او درک بسیار دقیق‌تری از این‌که چگونه کلیشه‌های جنسیتی و نژادی رایج در فرهنگِ بزرگتر باعث القای آگاهی و نوع مقاومت کارگران می‌شود، ارائه می‌دهد. برای مثال او توجه خود را به شیوه‌هایی جلب می‌کند که کارگران در آن مشاغل کارخانه‌ای را «غیرزنانه» دانسته و یا «زنانه» نمی‌دانند. مدیریت با تشویق زنان به این‌که زنانگی را در تضاد با

کارِ کارخانه بدانند، با تعریف مشاغل خود به‌عنوان شغل ثانویه و موقت، و با درخواست از زنان برای انتخاب بین تعریف خود به‌عنوان زن یا کارگر، از این ایدئولوژی‌ها بهره‌برداری کرده و آن‌ها را تقویت می‌کند. بنابراین زنیت و زنانگی در امتداد الگویی خانگی و خانوادگی تعریف می‌شوند و کار به‌عنوان مکمل این هویت اولیه تلقی می‌شود. به‌طور قابل توجهی، اگر چه در مطالعه‌ی هاسفلد ۸۰ درصد زنان مهاجر بزرگترین تولیدکنندگان درآمد سالانه در خانواده‌های خود بودند، آن‌ها هم‌چنان مردان را نان‌آور خانواده می‌دانستند.

بنابراین هم‌چون استثمار توری‌بافان هندی به‌عنوان «زنان خانه‌دار»، زنان جهان سوم/مهاجر در سیلیکون‌ولی به‌عنوان «مادر و خانه‌دار» و در درجه‌ی دوم به‌عنوان کارگر شناخته می‌شوند. در هر دو مورد مردان به‌عنوان نان‌آور واقعی دیده می‌شوند. با این‌که کار (زنان) معمولا به‌عنوان چیزی تعریف می‌شود که در عرصه‌ی «عمومی» یا تولیدی اتفاق می‌افتد، این ایدئولوژی‌ها به وضوح از کلیشه‌های زنان به‌عنوان وابسته به خانه بهره می‌گیرند. علاوه بر این، نامرئی بودن کار در بافت هند را می‌توان با ماهیت موقت/ثانویه‌ی کار در سیلیکون‌ولی مقایسه کرد. هم‌چون بررسی مایز، داده‌های گردآوری شده توسط هاسفلد، کاتز و کمنیتزر نشانگر وجود ایدئولوژی‌های محلی و سلسله مراتب جنسیتی و نژادی به‌عنوان مبنایی برای استثمار کارگران الکترونیک است. پرسشی که مطرح می‌شود این است: زنان چگونه موقعیت‌های خود را درک می‌کنند و در یک موقعیت شغلی استثمارگرانه معنا و هدف می‌سازند؟

مصاحبه با کارکنان الکترونیک نشان می‌دهد که برخلاف دیدگاه مدیریت، زنان شغل خود را موقتی نمی‌دانند، بلکه بخشی از استراتژی مادام‌العمرِ پیشرفت وضعیت اجتماعی–اقتصادی خود می‌دانند. آن‌ها با آگاهی از وضعیت نژادی، طبقاتی وجنسیتی خود، از طریق افزایش درآمد خود با تنزل ارزش خود به‌عنوان کارگر مبارزه می‌کنند: از طریق تغییر مکررِ شغل (Job-hopping)، اضافه کاری و انجام کار دومِ سیاهِ شبانه (moonlighting) به‌عنوان قطعه‌کار. توجه داشته باشید که در واقع «کارِ خانگی» که کارگران سیلیکون‌ولی انجام می‌دهند، در شرایطی بسیار مشابه با زنان توری‌باف نرساپور انجام می‌شود. هر دو نوع کار در خانه انجام می‌شوند، در انزوا، و پرداخت هزینه‌های سربار (مانند برق و نظافت) به عهده‌ی خودِ کارگر است، بدون هیچ‌گونه حمایت قانونی (مانند حداقل دستمزد، مرخصی با حقوق، مزایای بهداشتی و غیره). با این حال، معانیِ پیوست شده به کار به وضوح در هر دو بستر متفاوت است، همان‌گونه که نحوه‌ی درک ما از آن‌ها متفاوت است.

برای کاتز و کمنیتزر، تعهد کارگران الکترونیک به تحرک طبقاتی، ادعای مهمی درباره‌ی خود است. بنابراین، برخلاف نرساپور، کار در خانه برای زنان سیلیکون‌ولی جنبه‌ی کارآفرینی دارد. در واقع، در نرساپور، کارِ زنان،

مردان را به پیمانکار تبدیل می‌کند! در سیلیکون‌ولی زنان از تضادهای موقعیتی که به‌عنوان کارگر منفرد با آن مواجه هستند، استفاده می‌کنند. در حالی که در نرساپور، این حجاب و تحرک کاستی/طبقاتی است که تعریف لازم را برای تثبیت کار زنان در خانه به‌عنوان فعالیت اوقات فراغت فراهم می‌کند، در سیلیکون‌ولی، این مفهوم خاص **آمریکایی** از جاه‌طلبی و کارآفرینی فردی است که پای‌بست ایدئولوژیک لازم را برای زنان جهان سومی ارائه می‌کند.

کاتز و کمنیتزر معتقدند که این اقتصاد زیرزمینی بازتعریفِ ایدئولوژیکِ جدیدی برای مشاغل ایجاد می‌کند و باعث می‌شود این مشاغل **چیزی متفاوت از** مبنایی برای حمایت از طبقه‌ی کارگر باثبات تاریخی، «آسوده»، سفیدپوست و کلان شهری تعریف شوند. به عبارت دیگر، بین دستمزد پایین و تعریف شغل به‌عنوان شغلِ تکمیلی و این‌که سبک زندگی رنگین‌پوستان متفاوت و ارزان‌تر تعریف می‌شود، ارتباط روشنی وجود دارد. بنابراین، طبق نظر کاتز و کمنیتزر، زنان و رنگین‌پوستان هم‌چنان «خارج از» نظام صنعتی قدیمی «تعریف می‌شوند» و به هدف و/یا ابزار دور شدنِ ایدئولوژیک از طبقه و جهت‌گیری به سمت خطوط ملی/اتنیکی/جنسیتی تبدیل می‌شوند.[۱۳] در این بستر، ایدئولوژی و فرهنگ عامه بر به حداکثر رساندن گزینه‌های فردی برای موفقیت شخصی تأکید می‌کنند. بنابراین موفقیت فردی از فعالیت صنفی، مبارزه‌ی سیاسی و روابط جمعی جدا می‌شود. به طور مشابه، هاسفلد اظهار می‌دارد که این منطقِ مدیریتِ نژادپرستانه و جنسیتیِ نیازهایِ «مهاجران» است که آن نوع فرآیندهای کارِ استثمارگرانه‌ای را که او مستند کرده است، فعال می‌کند.[۱۴] با این حال، به‌رغم تحلیل پیچیده‌ی کاتز و کمنیتزر ار رابطه‌ی شیوه‌های تولید، مناسبات اجتماعی تولید، فرهنگ و ایدئولوژی در بافت کارگران سیلیکون‌ولی، آن‌ها مشخص نمی‌کنند که چرا این زنان جهان سوم هستند که نیروی کار اصلی را تشکیل می‌دهند. به طور مشابه، در حالی که هاسفلد تحلیل دقیقی از جنسیتی کردن محل کار و استفاده از منطق نژادی و جنسیتی برای تحکیم انباشت سرمایه ارائه می‌دهد، گاهی اوقات «زنان» و کارگرانِ اقلیت را از هم جدا می‌کند(Hossfeld, p. 176) و مشخص نمی‌کند چرا این زنان رنگین‌پوست هستند که نیروی کار اصلی را در خطوط مونتاژ در سیلیکون‌ولی تشکیل می‌دهند. در تمایز بین زنان و رنگین‌پوستان، کاتز و کمنیتزر تمایل به بازتولید تقسیمات مفهومی قدیمیِ جنسیت و نژاد دارند، جایی که زنان عمدتا بر حسب جنسیت و رنگین‌پوستان بر حسب نژاد تعریف می‌شوند. آن‌چه نادیده گرفته شده است ایده‌ی ارتباط متقابل جنسیت و نژاد است که به موجب آن هویت جنسیتی زنان مبتنی بر نژاد است و هویت رنگین‌پوستان جنسیتی است.

استدلال من این است که داده‌های گردآوری‌شده توسط کاتز، کمنیتزر و هاسفلد در واقع توضیح می‌دهند که چرا زنان جهان سوم برای مشاغلِ کارخانه‌های الکترونیکی مورد هدف قرار می‌گیرند. توضیحِ این امر در بازتعریف کار به‌عنوان موقت، مکمل و غیرماهر، در برساختِ زنان به‌عنوان مادر و خانه‌دار، و قرار دادن زنانگی در تضاد با کارِ کارخانه نهفته است. علاوه بر این، توضیح آن در تعریف خاص زنان مهاجر جهان سومی به‌عنوان مطیع، بردبار و راضی به دستمزدهای زیر استاندارد نهفته است. بازتعریف ایدئولوژیک کار زنان است که درک لازم را از این پدیده فراهم می‌کنم. هاسفلد برخی از راه‌بردهای مقاومت را توصیف می‌کند که در آن‌ها کارگران از منطق جنسیتی و نژادی‌ای که مدیریت علیه آن‌ها استفاده می‌کند، علیه مدیریت استفاده می‌کنند. با این حال، به‌رغم این‌که این تاکتیک‌ها ممکن است باعث گشایشی موقتی در کار شود، اما چون بر اساس کلیشه‌های نژادی و جنسیتی هستند در دراز مدت می‌توانند علیه زنان جهان سومی مورد استفاده قرار گیرند.

دختران، همسران و مادران: کارگران زن مهاجر در بریتانیا

«کسب‌وکارهای خانوادگی توانسته‌اند از طریق میانجی‌گری‌های خویشاوندی و توسل به ایدئولوژی‌هایی که بر نقش زنان در خانه به‌عنوان همسر و مادر و حافظ شرافت خانواده تأکید دارند، به نیروی کار زنان اقلیت دسترسی پیدا کنند.»[۱۵]

سالی وست‌وود و پارمیندر باچو در مجموعه مقاله‌هایی که به بررسی زندگی کاری زنان سیاه‌پوست و اقلیت‌ها در داخل و خارج از خانه می‌پردازند، بر مزایایی تمرکز می‌کنند که دولت سرمایه‌داری بریتانیا از جنبه‌های نژادی و جنسیتی کارِ زنان مهاجر به‌دست می‌آورد. آن‌ها به این واقعیت اشاره می‌کنند که آن‌چه که «اقتصاد قومیتی» نامیده می‌شود (روشی که مهاجران از منابع برای بقا در شرایطی استفاده می‌کنند که اثرات ترکیبیِ محیطی خصمانه، نژادپرستانه و رکود اقتصادی به‌عنوان عوامل سرکوبِ آن‌ها عمل می‌کنند) نیز اساسا اقتصادی جنسیتی است. آمارها نشان می‌دهد که در بریتانیا نرخ مشارکتِ کارِ تمام وقتِ زنان افریقایی کارائیب و غیرمسلمان بیش از زنان سفیدپوست است. بنابراین، درحالی که این تصور نادرست است که زنان سیاه‌پوست (که در این مورد به‌عنوان زنان افریقایی–عربی، آسیایی و افریقایی بومی تعبیر می‌شوند) عمدتا در مشاغل نیمه‌وقت متمرکز هستند، **اشکال و الگوهای** زندگی کاری آن‌ها در چارچوب کار در خانه و واحدهای اقتصادیِ خانوادگی، مشاغلی که تمام خانواده برای معاش خود چه در داخل و چه خارج خانواده در آن‌ها درگیر هستند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. کار محققان فمینیست بریتانیایی (Phizacklea 1983, Westwood 1984, 1988, Josephides 1988 و دیگران) نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های مربوط به خانواده در مورد زندگی خانگی

و ازدواج دگرجنس‌گرا استثمار اقتصادی و اجتماعیِ نیروی کار سیاه‌پوست در شرکت‌های خانوادگی را تقویت می‌کنند. ایدئولوژی‌های سرکوبگر مردسالارانه که نقش زن را در خانواده تثبیت می‌کنند، بر مبنای نظام‌های نابرابر و ستم موروثی بر زنان سیاه‌پوست در فرهنگ‌های بومی بنا شده است. و همین ایدئولوژی‌ها بازتولید و تحکیم می‌شوند تا چسب لازم برای سودآوری را در چارچوب دولت سرمایه‌داری نژادپرستانه‌ی بریتانیایی فراهم کنند.

برای مثال، کار آنی فیزاکلیا بر روی کارگران خانگی بنگلادشی در صنعت پوشاک در میدلند غربی انگلیس نشان می‌دهد که پیوندهای خانوادگی و اجتماعی که توسط زنان حفظ می‌شود تا چه حد در اجازه دادن به این پیمانکاری فرعی خانگی در صنعت پوشاک برای تضعیفِ رقابت در دستمزد و روزکاری‌های طولانی و هزینه ی آن برای زنان کارگر، حیاتی است. افزون بر این، کار سالی وست‌وود بر روی زنان کارگر گجراتی در صنعت جوراب‌بافی میدلند شرقی نشان می‌دهد که قدرت و خلاقیت فرهنگِ جداییِ بخشِ تولیدی از بخشِ اجرایی ــ که بر اساس هنجارهای فرهنگی زنانگی، مردانگی و خانگی است و هم‌زمان مقاومت و هم‌بستگی را در میان زنان کارگر هندی و سفیدپوست ایجاد می‌کند ــ در واقع در میراث‌های فرهنگی گجراتی ریشه دارد. وست‌وود با بحث درباره‌ی تناقضات زندگی زنان گجراتی در داخل خانه و تصوری که اعضای مرد خانواده از کار خود به‌عنوان بسط نقش‌های خانوادگی خود دارند (نه به‌عنوان مسیری در جهت استقلال مالی)، پیوستگی بین ایدئولوژی‌های خانواده‌داری درون خانواده را توضیح می‌دهد، که همان ارزش‌ها و شیوه‌های فرهنگ بومی (اغلب سرکوب‌گر)، و فرهنگ جداییِ بخشِ تولید از بخشِ اجرایی است. تجلیل از یک‌دیگر به‌عنوان دختر، همسر و مادر یکی از اشکالِ ایجاد هم‌بستگی در بخش تولید است، اما به تعبیر هاسفلد یک استراتژی دوباره زنانه‌سازیِ قدرت‌مند نیز است.

سرانجام این‌که کسب‌وکارهای خانوادگی که برای تبدیل زنانِ «اقلیت» قومی به کارگرانی متعهد به اهداف مشترک خانوادگی، به منابع فرهنگی، ایدئولوژیک و وفاداری خانوادگی وابسته‌اند، در نقش‌های زنان به‌عنوان دختر، همسر، مادر و حافظ شرافت خانواده نیز ریشه دارند (Josephides 1988, Bhachu 1998). کار زنان در مشاغل خانوادگی بدون دستمزد است و وابستگی‌هایی شبیه به وابستگی کارگران خانگی ایجاد می‌کند که کارشان اگرچه پرداخت می‌شود اما دیده نمی‌شود. هر دوی آن‌ها مبتنی بر ایدئولوژی‌های خانگی و زنانگی هستند که سپهرهای جداگانه‌ی تولید و بازتولید را القا می‌کنند. ساشا جوزفیدس در بحثی درباره‌ی زنان قبرسی در شرکت‌های خانوادگی، استفاده از ایدئولوژی‌های خانوادگیِ «شرافت» و ساختن محیطی «امن» خارج از سپهر عمومی را به‌عنوان مبنایی برای تعریف زنیت و زنانگی ذکر می‌کند (استنباطی کامل از تعریفیِ پدرانه و

حمایتی از مردانگی) که به زنان قبرسی اجازه می‌دهد تا خود را به‌عنوان کارگرانی برای خانواده‌ی خود ببینند، نه به‌عنوان کارگرانی برای خود. بنابراین تمام تضادهای حول مسئله‌ی کار در چارچوب خانواده قرار می‌گیرد. این نمونه‌ای مهم از خصوصی‌سازی کار و تعریف مجدد هویت زنان کارگر در شرکت‌های خانوادگی، به‌عنوان انجام‌دهندگان کاری است که «بسط طبیعی» وظایف خانوادگی آن‌هاست (بی‌شباهت به توری‌بافان نیست). این هویت آن‌ها به‌عنوان مادر، همسر و عضو خانواده است که جانشین هویت آن‌ها به‌عنوان کارگر شده است. کار پارمیندر باچو با سیک‌های پنجابی نیز بر همین واقعیت تأکید دارد. باچو با اشاره به رشد کارآفرینی‌هایی در مقیاس کوچک در بین ساکنان آسیای جنوبی به‌عنوان روندی نسبتا جدید در اقتصاد بریتانیا، اظهار می‌دارد که زنان کارگر در مشاغل خانوادگی اغلب استقلال خود را از دست می‌دهند و به اشکال سنتی‌تر سلطه‌ی مردسالارانه بازمی‌گردند که در آن مردان تمام یا بیش‌تر منابع اقتصادی را در درون خانواده کنترل می‌کنند. «این زنان با کنار گذاشتن کار، نه تنها یک منبع مستقل درآمد و شبکه‌ی بزرگی از هم‌کارانِ اغلب زن را از دست می‌دهند، بلکه خود را در نظام خویشاوندی‌ای بازمی‌یابند که بر پدرسالاری تأکید دارد.» [۱۶] بنابراین زنان «رابطه‌ی مستقیم با فرآیند تولیدی» را از دست می‌دهند و در نتیجه مسئله‌ی نامرئی شدن هویت خود به‌عنوان کارگر را (حتی برای خودشان) ایجاد می‌کنند.

این تحلیل از کار زنان مهاجر در بریتانیا، مسیر موازی استثمار آن‌ها را به‌عنوان کارگر در بافتِ شهری‌ای متفاوت از ایالات متحد نشان می‌دهد. به‌طور خلاصه، همه‌ی این مطالعات موردی شیوه‌هایی را نشان می‌دهند که در آن ایدئولوژی‌های خانگی، زنانگی و نژادی اساس ساخت مفهومِ «کار زن» برای زنان جهان سوم در اقتصاد معاصر را تشکیل می‌دهند. در مورد توری‌بافان، این کار از طریق تعریف شغل خانگی به‌عنوان فعالیت اوقات فراغات و خود کارگران به‌عنوان خانه‌دار انجام می‌شود. همان‌طور که قبلا بحث شد، سلسله‌مراتب بومی جنسیت و طبقه/کاست این تعریف را ممکن می‌سازد. در مورد کارگران الکترونیک، کار زنان به‌عنوان فعالیتی غیرماهر، یکنواخت و تکمیلی برای مادران و خانه‌داران تعریف می‌شود. این ایدئولوژی آمریکاییِ موفقیت فردی و هم‌چنین پیشینه‌های محلی در مورد نژاد و قومیت است که این تعریف را می‌سازد. بنابراین می‌توانیم نامرئی بودن توری‌بافان به‌عنوان کارگر را با ماهیت موقت کار زنان جهان سوم در سیلیکون‌ولی مقایسه کنیم. در مورد زنان کارگر مهاجر در شرکت‌های خانوادگیِ بریتانیا، کار به بسط نقش‌ها و وفاداری خانوادگی تبدیل می‌شود که برای تحکیم وابستگی‌های مردسالارانه از ایدئولوژی‌های فرهنگی و قومی/نژادیِ زنانگی، خانواده‌داری و کارآفرینی استفاده می‌کند. در تمام این موارد، ایده‌های انعطاف‌پذیری، موقتی، نامرئی و خانگی در طبیعی‌سازی مقوله‌های کار در برساخت زنان جهان سوم به‌عنوان نیروی کار مناسب و ارزان بسیار مهم است. همه ایده‌های

فوق بر کلیشه‌هایی در مورد جنسیت، نژاد و فقر استوار است که به نوبه‌ی خود، زنان جهان سوم را به‌عنوان کارگر در عرصه‌ی جهانی معاصر توصیف می‌کنند.

آیلین بوریس و سینتیا دانیلز ادعا می‌کنند که «کار خانگی جزیی از تمرکززدایی از تولید است که به نظر می‌رسد راه‌برد اصلی برخی بخش‌ها و شرکت‌ها برای کنار آمدن با تجدید ساختار بین‌المللی تولید، مصرف و انباشت سرمایه است.[۱۷] شغل خانگی نقش مهمی در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی معاصر به‌عهده دارد. بحث بالا در مورد کارهای انجام شده توسط زنان جهان سوم در سه فضای جغرافیایی ــ هند، ایالات متحد و بریتانیا ــ موضوع خاصی را در مورد استراتژی‌های استعمار مجدد سرمایه‌داری در این مقطع تاریخی نشان می‌دهد. شغل خانگی هم‌زمان با کار در کارخانه در اوایل قرن نوزدهم در ایالات متحد پدیدار شد و به‌عنوان یک سیستم، همیشه به‌هم‌پیوستگی سرمایه‌داری و مردسالاری را تقویت کرده است. تحلیل کارگری که در خانه کار می‌کند به‌عنوان کارگرِ مزدبگیرِ (به‌جای کارآفرینی که هم نیروی کار و هم بازار آن‌را کنترل می‌کند) وابسته به کارفرما برای کاری که معمولاً در «خانه» یا محل‌های خانگی انجام می‌شود، درک نظام‌مند از نامرئی بودن این شکل از کار را ممکن می‌سازد. آن‌چه که باعث می‌شود این کار چنان استثمارگرانه شود که به‌عنوان شکلی از کار نامرئی باشد، ایدئولوژی‌های مربوط به خانواده، وابستگی و (دگر)جنس‌گرا است که زنان ــ در این مورد زنان جهان سوم ــ را عمدتا به‌عنوان خانه‌دار/مادر و مردان را به‌عنوان حامیان اقتصادی/نان‌آور خانه تلقی می‌کنند. شغل خانگی بر برابرنهادِ خانه، خانواده و ایدئولوژی‌های مردسالارانه و نژادی/فرهنگی/مردانگی با کار سرمایه‌گذاری می‌کند. این کاری است که در خانه انجام می‌شود، در کنارِ انجام کارهای خانه، مراقبت از کودک، و سایر وظایف مربوط به «خانه‌داری»، کاری که اغلب هرگز تمامی ندارد. ویژگی‌های «زن خانه‌دار»، «مادر» و «اداره‌کننده‌ی خانه» باعث می‌شود که کارگرانی را که در خانه کار می‌کنند نتوان به‌عنوانی کارگرانی دید که دستمزد منظم می‌گیرند و از حقوق کارگران برخوردارند. بنابراین، نه فقط تولید آن‌ها بلکه هم‌چنین استثمارشان به‌عنوان کارگر، که درون روابط خانوادگی و مردسالارانه در خانواده قرار دارد، می‌تواند نامرئی باقی بماند. این شکلی از کار است که اغلب خارج از گزارش‌ها در مورد کار مزدی، و هم‌چنین گزارش‌ها در مورد پویایی خانواده قرار می‌گیرد.[۱۸]

شرکت‌های خانوادگی در بریتانیا الگوی ایدئولوژیکی مشابهی را درون پویایی طبقاتی متفاوتی نشان می‌دهند. زنان سیاه‌پوست خود را کارآفرینانی تصور می‌کنند (و نه کارگرانِ مزدبگیر) که برای رفاه خانواده‌ی خود در جامعه‌ای نژادپرست کار می‌کنند. با این حال، کاری که انجام می‌دهند هم‌چنان به‌عنوان بسط نقش‌های خانوادگی آن‌ها تلقی می‌شود و اغلب وابستگی‌های اقتصادی و اجتماعی ایجاد می‌کند. این بدان معنا نیست

که زنان در شرکت‌های خانوادگی هرگز به احساس استقلال دست نمی‌یابند، اما به‌عنوان یک سیستم، عملکرد کسب‌وکار خانوادگی از کارِ زنان جهان سوم با استفاده از سلسله‌مراتب بومی و تقویت آن، در جهت ارتقای وضعیت اقتصاد سرمایه‌داری (نژادپرستانه) بریتانیا بهره‌برداری می‌کند. آن‌چه این شکل از کار را در عرصه‌ی سرمایه‌داری جهانی معاصر به شدت استثمارگرانه می‌کند این است که نامرئی بودن آن (هم برای بازار و هم گاهی برای خود کارگران) مبتنی بر روابط عمیقا ریشه‌دار جنسیتی و نژادپرستانه در داخل و خارج نظام‌های خویشاوندی دگرجنس‌گراست. و به همین دلیل است که تغییر روابط جنسیتی، که کار در خانه را تثبیت می‌کنند، و سازمان‌دهی کارگرانِ خانگی به چالشی برای فمینیست‌ها تبدیل می‌شود.

تحلیل کار در کارخانه و کسب‌وکار خانوادگی در بریتانیا و انجام کار در خانه در هر سه موقعیت جغرافیایی این پرسش را مطرح می‌کند که اگر زنان کارگر مجرد بودند، کار در کارخانه و کار در خانه به همین روش‌های خاص تعریف می‌شدند؟ در این مورد مفهوم کارگر وابسته به ایدئولوژی‌های جنسیتی است. در واقع تفسیرِ کار به‌عنوان ضرورتی برای بقا و تکامل روحی، مادی و معنوی زنان کارگر امری غایب است. در عوض، فرض بر این است که هویت زنان به‌عنوان خانه‌دار، همسر و مادر (هویت‌هایی که خارج از پارامترهای کار نیز تعریف می‌شوند) مبنای بقا و رشد زنان را فراهم می‌کند. این زنان جهان سومی خارج از فرآیند کار/سرمایه، و به گونه‌ای تعریف می‌شوند که گویی کار در مورد آن‌ها برای استقلال اقتصادی، اجتماعی، روانی، عدم وابستگی و تعیین سرنوشت لازم نیست ــ ارتباط غیر بیگانه با کار در این شرایط یک امر غیرممکنِ مفهومی وعملی است.

منافع مشترک/نیازهای مختلف: مبارزات جمعی زنان کارگر فقیر

این مقاله تا این‌جا اشتراکات ایدئولوژیکِ استثمار زنان کارگر (عمدتاً) فقیر جهان سوم توسط فرآیندهای اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در مکان‌های جغرافیایی مختلف را ترسیم کرده است. تحلیل تسلسل‌های بین کار در کارخانه و کار در خانه جهت عینیت بخشیدن و رام کردن زنان کارگر جهان سوم به‌گونه‌ای که هویت آن‌ها به‌عنوان کارگر در درجه‌ی دومِ نقش‌ها و هویت‌های خانوادگی قرار بگیرد و بر مردسالاری و سلسله‌مراتب‌های نژادی/قومی‌ای استوار باشد که در فرآیندهای استثمارِ محلی/بومی و فراملی ریشه دارند، چالش‌های عمیقی را که در امر سازمان‌دهی زنان کارگر بر اساس منافع مشترک ایجاد می‌شود، آشکار می‌کند. واضح است که این زنان قربانیِ صرفِ فرآیندهای استثماری و استعماری نیستند ــ تحلیل مطالعات موردی نشان دهنده‌ی سطوح مختلف آگاهی از استثمار خود، شیوه‌های مختلف مقاومت و درک متفاوت از تضادهایی

که با آن‌ها روبه‌رو هستند و از عاملیت خودشان به‌عنوان کارگر است. با این‌که این مقاله تا کنون زمینه را برای مفهوم‌سازی منافع مشترک زنان کارگر بر اساس درک مکان و نیازهای مشترک فراهم کرده است، تحلیل، به جای اشکال مقاومت، فرآیندهای سرکوب را طرح کرده است. زنان فقیر جهان سوم به‌عنوان کارگر چگونه سازمان‌دهی شده‌اند؟ چگونه می‌توانیم مسئله‌ی «منافع مشترک» را بر اساس «زمینه‌ی مشترک مبارزه» مفهوم‌سازی کنیم، به گونه‌ای که زنان عواملی باشند که با انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود منجر به دگرگونی آگاهی و زندگی خود به‌عنوان کارگر شوند؟

همان‌طور که قبلا بحث شد، با تسلط کنونی منافع خودسرانه‌ی بازار و سرمایه‌ی فراملی بر عرصه‌ی جهانی، رهنمودها و تعاریف قدیمی‌تر درباره‌ی سرمایه/کار یا «کارگر» یا حتی «مبارزه‌ی طبقاتی» دیگر کاملاً دقیق یا مقوله‌های مفهومی یا سازمانی قابل اجرا نیستند. این در واقع وضعیت دشوار زنان کارگر فقیر و تجربیات آن‌ها از بقا و مقاومت در ایجاد اشکال جدید سازمانی برای امرار معاش و بهبود زندگی روزمره‌شان است که امکانات جدیدی برای مبارزه و کنش ارائه می‌دهد.[۱۹] بنابراین در این مثال، تجربیات زنان کارگر جهان سوم برای درک و تغییر تجارب کاری و زندگی روزمره‌ی زنان فقیر در همه جا قابل استفاده است. این مقاله در ادامه با ارائه‌ی تعریفی کاربردی از مسئله‌ی منافع مشترک زنان کارگر جهان سوم در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری معاصر، با تکیه بر اثر نظریه‌پرداز سیاسی فمینیست آنا جی. جوناسدوتیر، این پرسش‌ها را مورد کاوش قرار می‌دهد.

جوناسدوتیر مفهوم منافع زنان را در نظریه‌ی سیاسیِ دموکراسی مشارکتی بررسی می‌کند. او بر جنبه‌های صوری و محتوایی نظریه‌ای درباره‌ی منافع اجتماعی و سیاسی تأکید می‌کند که به «لایه‌های مختلف هستی اجتماعی: عاملیت و نیازها/مطالباتی که به عاملیت قدرت و معنا می‌بخشند» اشاره می‌کند.[۲۰] در داوری بین تحلیلگران سیاسی که منافع مشترک را در قالب‌های صوری نظریه‌پردازی می‌کنند (یعنی ادعای فعالانه «در میان بودن»، امکان انتخابِ مشارکت در تعریف شرایط هستی خود، یا کسب شرایط برای انتخاب) و کسانی که مفهوم منافع را به نفع مفهوم «نیازها و مطالبات» فردی (ذهنی) و گروهی (پیامدهای انتخاب) رد می‌کنند، جوناسدوتیر مفهومی از منافع مشترک زنان تدوین می‌کند که بر مورد اول تأکید دارد، اما ترکیبی از هر دو چشم‌انداز است. او استدلال می‌کند که جنبه‌ی صوری منفعت (فعال بودن «در میانِ») بسیار مهم است: «اگر از لحاظ تاریخی درک شود، و به‌عنوان امری برخاسته از تجربیات زیسته مردم دیده شود، منافع درباره‌ی فرآیندهای اساسی زندگی اجتماعی، به همان نسبت که شرایط زندگی گروه‌های مردمی به‌طور نظام‌مند متفاوت است، به طور نظام‌مند بین گروه‌های مردم تقسیم می‌شوند. بنابراین از لحاظ تاریخی و اجتماعی منافع را

می‌توان به‌عنوان امری «عینی» توصیف کرد.[۲۱] به عبارت دیگر، مبانی مادی و تاریخی نظام‌مندی برای ادعای وجود منافع مشترک زنان کارگر جهان سوم وجود دارد. با این حال، جوناسدوتیر اظهار می‌دارد که جنبه‌ی دوم نظریه‌پردازی منفعت، ارضای نیازها و خواست‌ها (او بین عاملیت و نتیجه‌ی عاملیت تمایز قائل می‌شود) پرسشی بی‌جواب باقی می‌ماند. بنابراین محتوای نیازها و مطالبات از نقطه نظر منفعت برای تفسیر ذهنی مفتوح می‌ماند. به عقیده‌ی جوناسدوتیر فمینیست‌ها می‌توانند برمبنای به رسمیت شناختن منافع مشترک (عینی) زنان از لحاظ نمایندگیِ فعال و انتخاب برای مشارکت در سیاستی دموکراتیک، مبارزه کنند و در عین حال منافع مشترک (مبتنی بر نیازها و مطالبات ذهنی) زنان را به این جنبه‌ی صوریِ «در میان» بودنِ مسئله‌ی منفعت کاهش ندهند. این نظریه‌پردازی به ما اجازه می‌دهد تا به منافع مشترک و عاملیت بالقوه بر اساس جنبه‌های نظام‌مند موقعیت اجتماعی و تجربه اذعان کنیم، در عین حال آن‌چه را که من به‌عنوان مسئله‌ی عمیق‌تر و اساسی‌ترِ درک و سازمان‌دهی حول نیازها، مطالبات و انتخاب‌ها می‌دانم باز نگه داریم (مسئله‌ی آگاهی انتقادی و دگرگون‌کننده) به‌منظور دگرگونی شرایط مادی و ایدئولوژیک زندگی روزمره. دومی بُعدی تربیتی/آموزشی و دگرگون‌کننده دارد که اولی ندارد.

این نظریه‌پردازی چگونه با مفهوم‌سازیِ منافع مشترک زنان کارگر جهان سوم مرتبط است؟ تمایزگذاری جوناسدوتیر بین عاملیت و نتیجه‌ی عاملیت در این مورد بسیار مفید است. چالش‌های فمینیست‌ها در این عرصه عبارتند از الف) درک زنان کارگر جهان سوم به‌عنوان کارگر و کسانی که منافع عینی مشترک دارند (بنابراین آن‌ها عاملیت دارند و به‌عنوان کارگر انتخاب می‌کنند)؛ و ب) شناخت تضادها و نابسامانی‌ها در آگاهی خود زنان از خود به‌عنوان کارگر، و در نتیجه از نیازها و خواست‌هایشان ــ که گاهی **علیه** سازمان‌دهی بر اساس منافع مشترکشان (نتایج عاملیت) ستیزه می‌کنند. بنابراین در این‌جا باید از یک سو در زمینه‌ی واکاوی پیوندهای بین موقعیت اجتماعی و تجارب تاریخی و جاریِ تفوق زنان کارگر جهان سوم، و از سوی دیگر در حوزه‌ی نظریه‌پردازی و تقویت و اجرای **هویت اجتماعی** مشترک زنان کارگر جهان سوم، کار کرد. بررسی اشکال مبارزه جمعی زنان کارگر فقیر جهان سوم در رابطه با نظریه‌پردازی فوق در مورد منافع مشترک، نقشه‌ای از موقعیت مکانی ما در این پروژه ارائه می‌کند.

در مورد زنان کارگر در مناطق آزاد تجاری در تعدادی از کشورها، اتحادیه‌های کارگری بارزترین کانون برای بیان نیازها و مطالبات زنان فقیر بوده‌اند. اما جنسیت‌گرایی اتحادیه‌های کارگری باعث شده است که زنان نیاز به ساختارهای سازمانی دموکراتیک‌تر و جای‌گزین را تشخیص دهند و اتحادیه‌های زنان را تشکیل دهند (از جمله در کره، چین، ایتالیا و مالزی)[۲۲] یا به گروه‌های اجتماعی، کمیته‌های کلیسا یا سازمان‌های فمینیستی

روی بیاورند. در ایالات متحد زنان مهاجر جهان سوم در کارخانه‌های الکترونیک اغلب با اتحادیه‌هایی که به وضوح بر اساس تصویر کارگر مرد سفیدپوست آمریکایی الگوبرداری شده‌ند، دشمنی ورزیده‌اند. بنابراین مشارکت کلیسا در مبارزات زنان کارگر مهاجر شکل مهمی از مبارزه‌ی جمعی در ایالات متحد بوده است.[۲۳]

زنان کارگر استراتژی‌های نوآورانه‌ی مبارزه را در اتحادیه‌های زنان بسط و گسترش دادند. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۸۹ انجمن زنان کارگر کره در ماسان اقدام به تصرف کارخانه کرد. آن‌ها به کارخانه نقل‌مکان کردند، در آنجا زندگی می‌کردند، غذا می‌پختند، از ماشین‌الات و محل کار محافظت می‌کردند و عملا تولید را متوقف کردند.[۲۴] در این شکل از اشغالِ محل کار، فرآیندهای زندگی روزمره اجزای تشکیل دهنده‌ی مقاومت می‌شوند (که در مبارزات برای حقوق رفاهی در ایالات متحد آمریکا نیز مشهود است) و مخالفت و مقابله در واقعیت‌های نظام‌مند زندگی زنان فقیر تثبیت شده است. این نه تنها بیان‌کننده‌ی منافع مشترک آن‌ها به‌عنوان کارگر است، بلکه بر شرایط اجتماعی آنان به‌عنوان زنانی اذعان دارد که جدایی مصنوعی کار و خانه برای آن‌ها معنای کمی دارد. این «اشغال» یک استراتژی مقاومت جمعی است که توجه را به **جامعه‌ی ساختِ زنان کارگر** فقیر به‌عنوان شکلی از بقا جلب می‌کند.

کومودینی رزا در تحلیل خود از «عادات مقاومتِ» زنان کارگر در مناطق آزاد تجاری(FTZ) در سریلانکا، مالزی و فیلیپین استدلال مشابهی ارائه می‌دهد.[۲۵] این واقعیت که زنان در این مناطق آزاد تجاری با هم کار و زندگی می‌کنند در تحلیل شیوه‌هایی که آن‌ها زندگی جمعی را بنا می‌کنند، ابتکارات و رویاهای خود را به اشتراک می‌گذارند، در خط مونتاژ و خیابان حمایت و کمک متقابل ارائه می‌دهند، و عادات فردی و جمعی مقاومت را توسعه می‌دهند، بسیار مهم است. رزا مدعی است که این اشکال مقاومت و کمک متقابل در «فرهنگی براندازانه» ریشه دارد که ناشی از زندگی آنان در خانواده‌هایی مردسالار و مستبد است، جایی که ملزم به اطاعت و انضباط هستند، و به فنِ «اشکال پنهان شورش» دست می‌یابند.[۲۶] بنابراین، کارگران زن در سریلانکا در اعتصابات «خودجوش»، در مالزی در اعتصابات «گربه وحشی» و در فیلیپین در اعتصاب‌های «هم‌دردی» شرکت می‌کنند. آن‌ها هم‌چنین با کاهش نظام‌مند هدفِ تولید یا کمک به کارگران کند و ناتوان برای رسیدن به اهداف تولید در خطوط مونتاژ، از یک‌دیگر حمایت می‌کنند. رزا بازشناختِ منافع مشترک زنان کارگر را در سطح صوریِ «در میان بودن» نشان می‌دهد. با این‌که زنان از تضادهای زندگی روزمره خود به‌عنوان زن و کارگر آگاهند، و مقاومت خود را به نمایش می‌گذارند، فعالانه برای شناسایی نیازهای جمعی خود و دگرگونی شرایط زندگی روزمره‌شان سازمان‌دهی نکرده‌اند.

با این‌که بخش قبلی در مورد ساخت ایدئولوژیک کار بر حسب سلسله‌مراتب‌های جنسیت و نژاد/قومیت، کار خانگی را به‌عنوان حادترین شکل استثمار زنان فقیر جهان سوم مورد بحث قرار داد، این حوزه در عین حال حوزه‌ای است که در آن برخی از خلاق‌ترین و تحول‌افرین‌ترین انواع سازمان‌دهی جمعی صورت گرفته است. دو تلاش سازمانیِ آشکارا موفق در این عرصه، مجمع زنان کارگر(WWF) و انجمن زنان خوداشتغال (SEWA) در هند است که هر دو به‌عنوان اتحادیه‌های کارگری مستقل ثبت شده‌اند و تمرکزشان بر ادغام کارگران خانگی، هم‌چنین کاسبان خرده‌پا، دستفروشان و کارگرانِ اقتصاد غیررسمی به‌عنوان اعضای خود بوده است.[۲۷]

در بریتانیا نیز سابقه‌ی طولانیِ سازمان‌دهی در بین کارگران خانگی وجود داشته است. جین تیت با بحث در مورد تجربه‌ی گروه شغلِ خانگیِ وست یورکشایر در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، اظهار می‌دارد که «کارزارِ شغل خانگی باید در چندین سطح کار کند، که در آن شخصی با سیاسی، موقعیت خانوادگی با کار، چانه‌زنی با پارلمان با میتینگ‌های کوچک محلی ارتباط متقابل داشته باشند... از نظر عملی، کارزارهای مشاغل خانگی روشی را برای سازمان‌دهی اتخاذ کرده‌اند که بازتاب‌دهنده‌ی تجربه‌ی بسیاری از گروه‌های زنان و هم‌چنین متاثر از نظریه و عمل کار اجتماعی است. هدف آن نشان دادن قدرت زنان، اغلب در گروه‌هایی کوچک با ساختار و سازمان‌دهی کم‌تر رسمی در قیاس با نهادی هم‌چون اتحادیه است.»[۲۸] مسائل مربوط به نژاد، قومیت و طبقه در این تلاش محوری هستند، زیرا بیش‌تر شاغلان خانگی اصالتا آسیایی یا جهان سومی‌اند. تیت تعدادی از استراتژی‌هایی را که گروه وست یورکشایر به‌طور هم‌زمان برای سازمان‌دهی شاغلان خانگی بکار برده است، شناسایی می‌کند: مشخص و قابل رویت کردن کارفرمای «واقعی» (یا دشمن واقعی) به‌جای هدایت تلاش‌های سازمانی تنها علیه شرکت‌های تابعه‌ی محلی؛ آموزش و فشار مصرف‌کننده که خریدار کالاها را به مبارزات کارگران خانگی پیوند می‌دهد؛ مبارزه برای کدکس و قوانینِ رویه‌کاری برای تامین‌کنندگان از طریق ایجاد اتحاد بین اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های زنان و مصرف کنندگان؛ پیوند دادن کارزارها با توسعه‌ی سازمان‌های تجاری بدیل (به‌عنوان مثال انجمن زنان خوداشتغال)؛ مبارزه برای دیده شدن در نهادهای بین‌المللی هم‌چون سازمان بین‌المللی کار (ILO)؛ و در نهایت ایجاد پیوندهای فراملی بین سازمان‌های محلی کارگران خانگی و در نتیجه به اشتراک گذاشتن منابع، استراتژی‌ها و تلاش در جهت توان‌مندسازی. منافع مشترک کارگران خانگی برحسب زندگی روزمره‌ی آن‌ها به‌عنوان کارگر و به‌عنوان زن به رسمیت شناخته می‌شود ــ در این زمینه هیچ تمایز تصنعی بین «کارگر» و «مدیر خانه» یا «زن خانه‌دار» وجود ندارد. با این‌که گروه شغلِ خانگی وست یورکشایر تا حدودی در سازمان‌دهی کارگران خانگی به موفقیت دست یافته است و

به سوادآموزی، ارتقای آگاهی و توان‌مندسازی کارگران متعهد است، این گروه هنوز گروهی فمینیستی است که زنان کارگر را سازمان‌دهی می‌کند (به جای انگیزه‌ی سازمان‌دهی برخاسته از خودِ کارگران ـــ سازمان‌دهی کارگرانِ زن). در همین راستا است که انجمن زنان خوداشتغال و مجمع زنان کارگر هم‌چون الگوهای مهمی برای سازمان‌های زنان کارگر فقیر ظاهر می‌شوند.

سواستی میتر موفقیت انجمن زنان خوداشتغال و مجمع زنان کارگر را در موارد زیر مورد بحث قرار می‌دهد: الف) نشان دادن پتانسیل آن‌ها برای سازمان‌دهی تشکل‌های قدرت‌مند زنان کارگر (اعضای انجمن زنان خوداشتغال ۸۵۰۰۰ و مجمع زنان کارگر ۸۶۰۰۰ کارگر است) در صورت استفاده از راه‌بردهای مؤثر؛ و ب) نمایان کردن این کارگرانِ «نامرئی» به‌مثابه‌ی کارگرانی سازنده‌ی سیاست‌های ملی و بین‌المللی. هر دو انجمن زنان خوداشتغال و مجمع زنان کارگر به مطالبات زنان کارگر فقیر می‌پردازند، و هر دو یک طرح توسعه برای زنان دارند که شامل آموزش رهبری، مراقبت از کودک، بانک‌های زنان و تعاونی‌های تولید است که فرصت‌های تجاری جای‌گزین به زنان عرضه می‌کند. رنانا جابوالا دبیر انجمن زنان خوداشتغال توضیح می‌دهد که با این‌که انجمن زنان خوداشتغال در سال ۱۹۷۲ در جنبش کارگری هند زاده شد و از جنبش زنان الهام گرفت، اما همیشه خود را بخشی از جنبش تعاونی نیز می‌دانست. بنابراین، مبارزه برای حقوق زنان کارگر فقیر همیشه هم‌راه با راه‌بردهایی برای توسعه‌ی نظام‌های اقتصادی جای‌گزین بود. جابوالا اظهار می‌دارد: «انجمن زنان خوداشتغال اصول تعاونی را می‌پذیرد و خود را بخشی از جنبش تعاونی می‌داند که تلاش می‌کند این اصول را به فقیرترین زنان تعمیم دهد... انجمن زنان خوداشتغال نیاز به جلبِ زنان فقیر به تعاونی‌های کارگری را درک می‌کند. ساختار تعاونی‌ها باید احیا شوند تا بتوانند واقعا به سازمان‌های کارگری تبدیل شده و از این طریق قدرت جنبش تعاونی را در امر سازمان‌دهی و تقویت زنان فقیر بسیج کنند.» این تأکیدی است بر بسط و گسترش اصول تعاونی (یا دموکراتیک) در بین زنان فقیر، تمرکز بر سوادِ سیاسی و حقوقی، آموزش برای آگاهی انتقادی و جمعی، و توسعه‌ی راه‌بردهایی برای مبارزه‌ی جمعی (و گاه ستیزه‌جویانه) برای توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و روانی که پروژه‌ی انجمن زنان خوداشتغال را عمیقاً فمینیستی، دموکراتیک و تحول‌آفرین می‌کند. زنان خوداشتغال از محروم‌ترین زنان در جامعه‌ی هند هستند. آن‌ها از نظر اقتصادی، وضعیت کاستی، جسمی، جنسی و سلامتی آسیب‌پذیر و البته از لحاظ اجتماعی و سیاسی نامرئی‌اند. هم‌چنین یکی از دشوارترین حوزه‌ها برای سازمان‌دهی هستند. تمرکز هم‌زمان بر مبارزه‌ی جمعی برای حقوق برابر و عدالت (مبارزه علیه)، هم‌راه با توسعه‌ی اقتصادی براساس اصول مشارکتی، تعاونی و دموکراتیک، آموزش، اتکا به خود و استقلال (مبارزه

برای)، عامل موفقیت انجمن زنان خوداشتغال در سازمان‌دهی زنان کارگر فقیرِ مستقر در خانه است. جابوالا این موضوع را به شرح زیر خلاصه می‌کند:

«ترکیب اتحادیه‌ی کارگری و قدرت تعاونی نه تنها دفاع از اعضا را امکان‌پذیر می‌کند، بلکه بدیلی ایدئولوژیک نیز ارائه می‌کند. تعاونی‌های زنان فقیر پدیده‌ی جدیدی است. چشم‌انداز انجمن زنان خوداشتغال از تعاونی، شکلی از جامعه است که باعث ایجاد برابری بیش‌تر در روابط و نوع جدیدی از جامعه می‌شود.»[۲۹]

به نظر می‌رسد آن‌طور که جوناسدوتیر توضیح می‌دهد انجمن زنان خوداشتغال ظاهرا به مفصل‌بندی منافع و مطالبات مشترک زنان کارگر جهان سوم از همه نزدیک‌تر شده است. انجمن زنان خوداشتغال بر اساس منافع عینی زنان کارگر فقیر سازمان‌دهی می‌کند ـــ سمت‌وسوی توسعه راه‌بردهای سازمانی، هم در اتحادیه‌ی کارگری و هم در تعاونی این را نشان می‌دهد. وضعیت زنان کارگر فقیر، به‌عنوان کارگر و به‌عنوان شهروندِ مستحق حقوق و عدالت در درجه‌ی اول قرار دارد. اما انجمن زنان خوداشتغال به سطح عمیق‌تری از بیانِ نیازها و مطالبات، مبتنی بر شناخت منافع عینی و جمعی نیز نزدیک می‌شود. همان‌طور که قبلا مطرح شد، این سطح از شناخت و مفصل‌بندی منافع مشترک است که چالشِ زنان کارگر در سطح جهانی است. در حالی که منافع مشترک زنان کارگر به‌عنوان کارگر به شکل‌های مختلف در اشکال مبارزاتی و سازمان‌دهی بررسی شده در بالا بیان شده است، گذر به شناساسی نیازها و مطالبات مشترکِ (جنبه‌ی محتوایی منافع) زنان کارگر جهان سوم، که به‌طور بالقوه منجر به ساختن هویت زنان کارگر جهان سوم می‌شود، چیزی است که هم‌چنان به‌عنوان چالش باقی می‌ماند، چالشی که شاید انجمن زنان خوداشتغال به شناسایی و پرداختن به آن از همه نزدیک‌تر شده باشد.

من استدلال کرده‌ام که موقعیت ویژه‌ی زنان کارگر جهان سوم در این برهه از توسعه‌ی سرمایه‌داری جهانی، نظرگاه وسیعی فراهم می‌کند که الف) شیوه‌های خاص سلطه و استعمار مجدد را آشکار و شفاف می‌سازد و بدین ترتیب بر فرآیندهای جزئی و جهانی استعمار مجدد زنان کارگر در سرمایه‌داری پرتو می‌افکند، و ب) امکان درکِ اشتراکات تجربیات و تاریخچه‌ها را به‌عنوان مبنایی برای هم‌بستگی و سازمان‌دهی فراملی زنان کارگر جهان سوم فراهم می‌کند. ادعای من در اینجا این است که تعریف هویت اجتماعی زنان به‌عنوان کارگر نه تنها مبتنی بر طبقات است، بلکه در واقع، در این مورد، باید مبتنی بر درک نژاد، جنسیت، تاریخچه‌ی کاستی و تجارب کاری باشد. در واقع پیشنهاد من این است که مشاغل خانگی یکی از مهم‌ترین و ظالمانه‌ترین اشکال «کار زنان» در سرمایه‌داری جهانی معاصر است. با اشاره به ایدئولوژی «زنان کارگر جهان سوم» که در

چارچوب تقسیم کار جهانی ایجاد شده است، تفاوت‌هایی را تشریح می‌کنم که در تاریخ‌های خاص نابرابری، یعنی تاریخ‌های جنسیت و کاست/طبقه در بافت نرساپور، و تاریخ‌های جنسیت، نژاد و فردگرایی لیبرالی در بافت سیلیکون‌ولی و بریتانیا وجود دارد.

با این حال استدلال من بدین معنا نیست که این‌ها تاریخ‌هایی منفرد و جدا از هم هستند. با تمرکز بر کار زنان به‌عنوان شکل ویژه‌ای از استثمار زنان جهان سوم در اقتصاد معاصر، من هم‌چنین می‌خواهم تاریخ ویژه‌ای را که به نظر می‌رسد برای زنان جهان سوم ـــ و اول ـــ مشترک است پیش بکشم: منطق و عملکرد سرمایه در عرصه‌ی جهانی معاصر. من معتقدم که منافع سرمایه‌ی فراملی معاصر و راه‌بردهای به‌کار گرفته شده، آن را قادر می‌سازد تا با استفاده از سلسله‌مراتب‌های اجتماعی بومی، ایدئولوژی‌های مردانگی/زنانگی، برتری فناورانه، توسعه‌ی مناسب، نیروی کار ماهر/غیرماهر و غیره را بسازد و بازتولید و حفظ کند. در این‌جا من این موضوع را بر حسب مقوله‌ی «کار زنان» مورد بحث قرار داده‌ام که نشان داده‌ام مبتنی بر ایدئولوژیِ زنان کارگر جهان است. بنابراین تحلیلِ موقعیت زنان جهان سوم در تقسیم کار جدیدِ بین‌المللی باید بر اساس تاریخ استعمار و نژاد، طبقه و سرمایه‌داری، جنسیت و مردسالاری، و الگوهای جنسی و خانوادگی باشد. بنابراین، تحلیلِ تعریف و بازتعریف ایدئولوژیک کار زنان، مبنایی سیاسی برای مبارزات مشترک را نشان می‌دهد و همین تقویت و شکل‌گیریِ وحدت سیاسیِ زنان کارگر جهان سوم است که می‌خواهم بر آن تأکید کنم. این در تقابل با مفاهیم غیرتاریخی از تجربه، استثمار یا قدرت مشترک زنان جهان سوم یا بین زنان جهان سوم ـــ و اول ـــ است که در خدمت طبیعی‌سازی مقوله‌های فمینیستیِ هنجاری غربی از خود و دیگران است. اگر قرار است زنان جهان سوم موضوع نظریه و مبارزه تلقی شوند، باید به ویژگی‌های تاریخ مشترک و متفاوت آن‌ها/خودمان توجه کنیم.

به‌طور خلاصه، این مقاله موضوعات تحلیلی و سیاسی زیر را در ارتباط با زنان کارگر جهان سوم در عرصه‌ی جهانی برجسته می‌کند: ۱) گروه خاصی از زنان کارگر را در تاریخ و در حوزه‌ی عملکرد اقتدار سرمایه‌داری معاصر تشریح و ثبت می‌کند؛ ۲) پیوندها و پتانسیلِ هم‌بستگی بین زنان کارگر در سراسر مرزهای دولت–ملت‌ها را بر اساس ابهام‌زدایی از ایدئولوژی مذکرانگاشتنِ کارگر ترسیم می‌کند؛ ۳) تعریفی بومی شده از کار زنان جهان سوم به نمایش می‌گذارد که در واقع استراتژی استعمار مجدد سرمایه‌داری جهانی است؛ ۴) نشان می‌دهد که زنان به‌عنوان کارگر دارای منافعی مشترک هستند، نه فقط در جهت تحول زندگی کاری و محیط‌هایشان، بلکه در بازتعریف فضاهای خانه به‌گونه‌ای که شغل خانگی به‌عنوان کاری برای کسب معاش به رسمیت شناخته شود نه به‌عنوان فعالیتی مکمل در اوقات فراغت؛ ۵) نیاز به دانش رهایی‌بخش فمینیستی را به‌عنوان مبنای سازمان‌دهی فمینیستی و مبارزات جمعی برای عدالت اقتصادی و سیاسی ایده‌آل و بسیار

مهم می‌داند؛ ۶) تعریفی کاربردی از منافع مشترک زنان کارگر جهان سوم بر مبنای نظریه‌پردازی هویت اجتماعی مشترک زنان جهان سوم به‌عنوان زن/کارگر ارائه می‌کند و در نهایت ۷) عادات مقاومت، اشکال مبارزه‌ی جمعی و راه‌بردهای سازمان‌دهی زنان کارگر فقیر جهان سوم را بررسی می‌کند. ایرما درست می‌گوید که «تنها راه برای به‌دست آوردن اندکی قدرت بر زندگی خود این است که این کار را به‌صورت جمعی و با حمایت سایر افرادی انجام دهیم که نیازهای مشترکی با ما دارند.» تعیین منافع و نیازهای مشترکِ زنان کارگر جهان سوم، به‌گونه‌ای که هویت آن‌ها مبنایی بالقوه انقلابی برای مبارزه علیه استعمار مجدد سرمایه‌داری و برای خودمختاری و استقلال فمینیستی باشد، مسئله‌ای پیچیده است. با این حال، همان‌طور که ورونیکا واسکز، کارگر ماکیلادورا و زنان در انجمن زنان خوداشتغال نشان می‌دهند، زنان در حال حاضر چنین مبارزاتی را برپا کرده‌اند. پایان قرن بیستم ممکن است با تشدید سیاست جنسیِ سلطه و استثمار جهانی سرمایه‌داری مشخص شود، اما هم‌چنین حکایت از طلوع یک سیاست جدید امید و هم‌بستگی دارد.

* مقاله‌ی کنونی ترجمه‌ای است از

Women Workers and Capitalist Scripts: Ideologies of Domination, Common Interests, and the Politics of Solidarity

نوشته‌ی Chandra Talpade Mohanty

در مجموعه مقالات:

The Socialist Feminist Project, a Contemporary Reader in Theory and Politics.

یادداشت‌ها

[۱]. *Chandra Talpade Mohanty* (متولد ۱۹۵۵) هندی تبار، استاد مطالعات زنان و جنسیت، جامعه‌شناسی و مبانی فرهنگی آموزش و پروفسور دانشکده‌ی علوم انسانی در دانشگاه سیراکیوس است. موهانتی یک نظریه‌پرداز فمینیست فراملی و پسااستعماری است و برای گنجاندن رویکردی فراملی در کاوش تجارب زنان در سراسر جهان استدلال کرده است. کتاب‌های او از جمله شامل موارد زیر است:

Feminism Without Borders: Decolonizing Theory, Practicing Solidarity (Duke University Press, 2003 and Zubaan Books, India, 2004; translated into Korean, 2005, Swedish, 2007, and Turkish, 2009, Japanese, 2012 and Italian, 2012), and co-editor of *Third World Women and the Politics of Feminism* (Indiana University Press, 1991), *Feminist Genealogies, Colonial Legacies, Democratic Futures* (Routledge,

1997), *Feminism and War: Confronting U.S. Imperialism*, (Zed Press, 2008), and *The Sage Handbook on Identities* (coedited with Margaret Wetherell, 2010).

کار او بر نظریه‌ی فمینیستی فراملی، پراکسیس فمینیستی ضدسرمایه‌داری، آموزش ضدنژادپرستی و سیاست دانش متمرکز است.

[۲]. بنگرید به:

Karren Hossfeld, "United States, Why Aren't High-Tech Workers Organized?" in Women Working Worldwide, eds., *Common Interest: Women Organizing in Global Electronics (*London: Blake Rose Press, 1991), 33-53, esp. 50-51.

[۳]. Mills/Factories Towns معمولاً به شهرهای تولید نساجی قرن نوزدهم در شمال انگلیس و دشت اسکاتلند اشاره دارد.

[4]. Karen Brodkin Sacks, "Introduction" in Karen Brodkin Sacks and D. Remy, eds, "*My Trouble Are Going to Have Trouble with Me Everyday Trials and Triumph of Women Worker* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1984) esp. 10-11.

[5]. Jeremy Brecher, "The Hierarch's New World Order- and Ours," in *Jeremy S. Brecher et al.* eds. *Global Visions, Beyond the New World Order (*Boston: *South End Press, 1993), 3-12*

[۶]. بنگرید به:

Maria Mies, *Patriarchy and Accumulation on a World Scale Women in the Industrial Division of Labor (*London: Zed Books, 1986), 114-15.

[7]. Richard J. Barnet and John Cavanagh, *Global Dreams: Imperial Corporations and the New World Order* (New York: Simon & Schuster, 1994), esp. 25-41.

[۸]. برای نمونه‌هایی از سازمان‌دهی فمینیستی فراملی حول این موضوعات بنگرید به:

Gita Sahgal and Nira Yuval Davis, eds., *Refusing Holy Orders, Women and Fundamentalism in Britain* (London: Virago, 1992); Valentine M. Moghadam, *Identity Policies and Women, Caltural Reassertions and Feminisms in International Perspective (*Boulder Westview Press, 1994); *Claiming Our Place, Working the Human Rights System in Women's Advantage* (Washington, D.C: Institute for Women, Law and Development, 1993); Sheila Rowbotham and Swasti Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread: New Forms of Economic Organizing among Poor Women in the Third World and the First* (New York: Routledge, 1994); and Julie Peters and Andrea Wolper, eds., *Women's Rights, Human Rights: International Feminist Perspectives*(New York: Routledge, 1995).

[9]. Teresa L. Amott and Julie A. Matthaei, *Race, Gender and Work: A Multicultural Economic History of Women in United States* (Boston: South End Press, 1991), 316-17.

[۱۰]. مطالعات موردی‌ای که تحلیل کرده‌ام شامل موارد زیر است:

Maria Mies, *The Lacemakers of Narsapur, Indian Housewives Produce for The World Market (*London: Zed Books, 1982); Noami Katz and David Kemnitzer, "Fast Forward: The Internationalization of the Silicon Valley", in June Nash and M. P. Fernandes-Kelly, *Woman, Man, and the International Division of Labour* (Albany: SUNY Press, 1983), 273-331; Naomi Katz and David Kemnitzer, "Women and Work in the Silicon Valley", in Sacks and Remy, eds., *My Troubles Are Going to Have Trouble with Me,* 193-208; and Karen J. Hossfeld, "Their Logic Against Them: Contradictions in Sex, Race, and Class in the Silicon Valley", in Kathryn Ward, ed., *Women Workers and Global Restructuring* (Ithaca: Cornell University Press, 1990), 149-78.

همچنین از مطالعات موردی زنان کارگر رنگین‌پوست در بافتار بریتانیا در Sallie Westwood and Parminder Bhachu, eds., *Enterprising Women* (New York: Routledge, 1988), استفاده کرده‌ام.

[۱۱]. بحث Hossfeld با عنوان "Unites States", Aihwa Ong درباره‌ی شیوه‌های مختلف نظارت بر زنان جوان در کارخانه‌های مالزی، به‌عنوان راهی برای تولید گفتمانی و ساختن مفاهیم جنسی زنانه نیز در این زمینه قابل استفاده است، که در آن مفاهیم «مجرد» و «متأهل»، معانی قدرت‌مندی برای کنترل جنسی به خود می‌گیرند. بنگرید به:

Aihwa Org, *Spirits of Resistance and Capitalist Discipline: Factory Women in Malaysia (*Albany; SUNY Press 1987).

[12]. Hossfeld, "This Logic Against Them," 149 .

هاسفلد اظهار می‌دارد که با کارگرانی از دست‌کم سی کشور جهان سوم (از جمله مکزیک، ویتنام، فیلیپین، کره، چین، کامبوج، لائوس، تایلند، مالزی، اندونزی، هند، پاکستان، ایران، اتیوپی، هائیتی، کوبا، ال.سالوادور، نیکاراگوئه، گواتمالا، ونزوئلا و همچنین جنوب اروپا، به‌ویژه پرتغال و یونان) صحبت کرده است. ممکن است مکث و تامل در مورد پیامدهای این سطح از تنوع نژادی و ملی در بخش تولیدی سیلیکون‌ولی آموزنده باشد. در حالی که همه‌ی این کارگران به‌عنوان مهاجر تعریف می‌شوند، برخی به‌عنوان مهاجران متاخر، منطق نژادی، قومیتی و جنسیتیِ استراتژی‌های استعمار مجدد سرمایه‌داری در این شرایط، همه‌ی کارگران را در روابطی مشابه با مدیریت و همچنین ایالات متحد قرار می‌دهد.

[۱۳]. خطوط مونتاژ در سیلیکون‌ولی اغلب بر مبنای خطوط نژادی، اتنیکی و جنسیتی تقسیم می‌شوند و کارگران برای بهره‌وری بیش‌تر با یک‌دیگر رقابت می‌کنند. انتخاب‌های فردی کارگر، هر چند تخیلی یا جاه‌طلبانه، سیستم را متحول نمی‌کند. اغلب آن‌ها صرفا مزایای تاریخی طبقه کارگر کلان شهر را کاهش می‌دهند. بنابراین، با این‌که داشتن دو شغل هم‌زمان، اضافه کاری و تعویض مداوم شغل نشانه‌هایی از مقاومت فردی و استراتژی کلی تحرک طبقاتی است، همین جنبه‌های انتخاب‌های

کارگری است که از اقتصاد خانگی زیرزمینی حمایت می‌کند تا بتواند از مقررات قانونی، نهادینه‌شده یا قراردادی، که به دستمزد غیرمستقیم کارگران می‌افزایند، طفره برود یا آن‌ها را دور بزند.

[14]. Hossfeld, “Their Logic Against Them,” 149, “You’re paid less because women are different than men” or “Immigrants need less to get by”.

[۱۵]. همانجا، ۱۷۶.

[16]. Westwood and Bhachu, “Introduction,” *Enterprising Women,* 5,

هم‌چنین در همان مجموعه بنگرید به:

Annie Phizacklea, “Entrepreneurship, Ethnicity and Gender”, 20-33, Parmindr Bhachu, “Apni Marzi Kardchi Home and Work: Sikh Women in Britain,” 76-102, Sallie Westwood, “Workers and Wives: Continuities and Discontinuities in the Lives of Gujarati Women,” 103-31; and Sasha Josephides, “Honor, Family, and Work: Greek Cypriot Women Before and After Migration”, 34-57.

[۱۷]. برای بحثی کامل در مورد تاریخچه و پیکربندی معاصرِ کار در خانه در ایالات متحد بنگرید به:

Eileen Boris and Cynthia R. Daniels, eds., *Homework, Historical and Contemporary Perspectives on paid labor at Home* (Urbana: University of Illinois Press, 1989).

به‌ویژه بنگرید به:

“Introduction”, 1-12; M. Patricia Femandez-Kelly and Anna Garcia, “Hispanic Women and Homework: Women in the Informal Economy of Miami Los Angeles,” 163-82; and Sheila Allen, “Locating Homework in an Analysis of the Ideological and Material Constrains on Women’s Paid Work”, 272-91.

[18]. Allen, “Locating Homework”.

[۱۹]. بنگرید به:

Rowbotham and Mitter, “introduction”, in Rowbotham and Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread.*

[20]. Anna G. Jonasdottir, “On the Concept of Interest Women’s Interests, and the Limitations of Interest Theory,” in Kathleen Jones and Anna G. Jonasdottir, eds., *The Political Interests of Gender* (London: Sage Publications, 1988), 33-65, esp. 57.

[۲۱]. همانجا، ۴۱.

[۲۲]. بنگرید به Women Working Worldwide, eds., *Common Interest*.

[۲۳]. همانجا، ۳۸.

[۲۴]. همانجا، ۳۱.

[25]. Kumudhini Rosa, “The Condition and Organizational Activities of Women in Free Trade Zones; Malaysia, Philippines and Sri Lanka, 1970-1990,” in Rowbotham and Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread,* 73-99, esp. 86.

[۲۵]. همانجا، ۸۶.

[27]. Swasti Mitter, “On Organizing Women in Capsulized Work: A Global Overview”, in Rowbotham and Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread,* 14-52, esp. 33.

[28]. Jane Tate, “Homework in West Yorkshire,” in Rowbotham and Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread,* 193-217, esp. 203.

[29]. Renana Jhabyala, “Self-Employed Women’s Association: Organizing Women by Struggle and Development,” in Rewbotham and Mitter, eds., *Dignity and Daily Bread,* 114-38, 135.